



حمیده وحیدی
روزنامه‌نگار

(فروغ)

استکان‌های نقره‌ای که دست به دست شد

با آن‌ها ارتباط گرفت و از چگونگی و سختی این شغل پرهیاهو پرسید. شغل خبرنگاری برعکس سر و صدای زیادش از آن حرفه‌هایی است که آدم را بدجور توی لاک خودش فرومی‌برد. از آن جهت که خبرنگار ممکن است توی جمع باشد اما دغدغه‌ها، درگیری با مشکلات روزمره جامعه، و پیگیری مسائل تخصصی حوزه کاری، او را نامرئی می‌کند. شغلی است که فراموش کاری موقت اولین دردی است که گریبان گیر اعضایش می‌شود. آن‌ها یاد می‌گیرند کم‌نیازند تا دستشان برای کوبیدن روی میز و احقاق حقوق مردم پر باشد. این سال‌ها بانوان خبرنگار در مشهد تلاش کردند مشکلات حقوقی و شهری را در کمترین زمان به گوش کسانی که قدرت تغییر داشتند برسانند. بخشی از زندگی بانوان خبرنگار پشت قاب پررنگ و لعاب شغلشان گم شد، آن‌هایی که صفحه مانیتور را بیش از فرزندان و پدر و مادرشان دیدند، آن‌هایی که مدام در جلسات مختلف در رفت‌وآمد بودند اما برای خرید یک لباس مجلسی ماه‌تاماها پایشان را در هیچ بازار و خیابانی نگذاشتند. بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم اگر فراتر از هیجان خبرنگاری، مشکلات بانوان در این قشر توسط همان اولی‌ها منتشر می‌شد، چند نفر بعدها حاضر می‌شدند سال‌های زیادی را پشت صندلی دانشگاه برای آموختن و کسب مهارت در این رشته تحمل کنند. راستش قصه خبرنگاران و عکاسان قصه درازی دارد اما یک چیز هست که این آدم‌ها را مثل زنجیره جلوتر از بقیه سپر بلا می‌کند و آن یک کلمه تکراری به وسعت همه زندگی است: عشق و دیگر هیچ.

مدتی پیش وقتی داشتم زندگی «مریم عمید» اولین روزنامه‌نگاران ایران و صاحب نشریه «شکوفه» در سال ۱۲۹۲ خورشیدی را می‌خواندم، فارغ از همه تلاش‌هایش در شرایطی که حتی برخی زنان ناصرالدین شاه سواد خواندن و نوشتن خود را پنهان می‌کردند، یک نکته جالب ذهنم را مشغول کرد و آن این بخش از متن بود: «مریم عمید اگرچه روشن فکر بود اما زنی بود که زندگی شخصی‌اش را با تمام مختصات عرفی زنانه حفظ کرده بود. تمام کارهای خانه‌اش را خودش به تنهایی انجام می‌داد. به گفته یکی از نزدیکان، یک بار تمام استکان‌های نقره خود را فروخت تا بتواند مخارج چاپ نشریه شکوفه را بپردازد و در اثر عشق و علاقه مفرط در این راه، کلیه اموال و دارایی خود را صرف کارهای اجتماعی و فرهنگی کرد.»

همین چند استکان نقره شاید همه زندگی روزنامه‌نگارانی باشد که بعد از آن ۲ زن در مدت ۱۱۰ سال بعد راه را در همواری‌ها و ناهمواری‌ها ادامه دادند، دختران جوانی که لحظات نقره‌ای و طلای زندگی‌شان را با محلولی از انرژی و امید ظرف جسمشان حل کردند و در گمنامی تلاش کردند چیزی را بهبود بخشند، آن‌هایی که می‌دانستند حفظ و ارتقای خانواده، مادرانگی و زن بودن با آموزش صحیح همراه است. پس تا زمانی که موانع از پیش پای زنان برداشته نشود، این قشر رشد نخواهند کرد. این روزها به یمن فضای مجازی می‌توان جز رصد روزنامه‌ها و خبرگزاری‌ها، بانوان خبرنگار را در شبکه‌های مجازی نیز دنبال کرد،

شهربانو

اشنبه
۱۷ مرداد ۱۴۰۰
۲۸ دی‌ماه ۱۴۴۴ شماره ۳۲۵۲

(۲)



(آفاق)

عالیه حجت‌زاده
پیش‌کسوت بانوان روزنامه‌نگار مشهد

ما هم هستیم پس می‌توانیم

سال ۱۳۷۰ همسرم از تهران به مشهد منتقل شد. من هم به تبع او راهی اینجا شده‌ام، مشهد؛ شهر امام رضا(ع)، شهری مذهبی. روزنامه‌نگارم با سابقه‌ای چهارده‌پانزده ساله در مؤسسه اطلاعات تهران. وقتی روبه‌روی مدیرمسئول روزنامه قدس که برای همکاری از من دعوت کرده است قرار می‌گیرم، متوجه می‌شوم مسئولیتم ایجاد سرویسی برای زنان است، برای بانوان جوان و علاقه‌مند و تحصیل کرده در رشته‌های مختلف. ظاهر قضیه چندان سخت نیست اما چیزی نمی‌گذرد که می‌فهم هیچ دانشکده‌ای در مشهد برای روزنامه‌نگاری نیرویی تربیت نکرده است و فقط در تربیت جام رشته ارتباطات با گرایش جامعه‌شناسی وجود دارد. باید کاری کنم. دست به کار می‌شوم و به تدریج کلاس‌های آموزشی تجربی و عملی برای خانم‌های علاقه‌مند و با استعداد مشهدی راه‌اندازی می‌کنم. می‌آیند مشتاق و پرشور، اما بیگانه با کار روزنامه‌نگاری. بعضی‌ها ایشان ادبیات فارسی و مترجمی خوانده‌اند و بعضی‌ها روان‌شناسی و علوم سیاسی. مشکل این‌ها نیست. مشکل پذیرش محیط‌های اداری و کسانی است که باید این نیروها به میان آن‌ها بروند و مصاحبه و گزارش تهیه کنند. (دهه ۷۰ خورشیدی را به یاد بیاورید.) اولین روزی که یکی‌شان برای مصاحبه با مدیر و دانش‌آموزان یک دبیرستان می‌رود با سد نامه اداری از روابط عمومی آموزش و پرورش روبه‌رو می‌شود و اینکه مدیر آنجا باور نمی‌کند در روزنامه، خانمی هم فعالیت خبرنگاری دارد. دیگری گریه‌کنان می‌آید، دختری پرشور و علاقه‌مند به عکاسی که رفته است از مراسم راهپیمایی روز ۱۳ آبان عکس بگیرد و وقتی با اعتراض پلیس روبه‌رو می‌شود، به ناچار روی نردبان یک ماشین آتش‌نشانی که کنار خیابان پارک بوده است، می‌رود و عکس‌های قشنگی از این مراسم می‌گیرد. اما دوربین او را می‌گیرند از او نامه رسمی می‌خواهند که ندارد! دوربینش ضبط می‌شود و اگر مداخله سردبیر نبود، دوربینش را پس نمی‌دادند. یک بار نیز که مسابقات هم‌بستگی بانوان کشورهای اسلامی در مشهد برگزار می‌شد، یک مصاحبه با مسئول ورزش بانوان کشور و تیم‌های قهرمان بسکتبال و والیبال گرفتم و به همان خانم عکاس که همراهم بود، گفتم از خانم‌ها با کاپشن‌های ورزشی و مقنعه در داخل سالن چند تصویر بگیرد و از چهره آن مسئول همین‌طور. ناگهان چند آقا وارد شدند و با اعتراض دوربین را گرفتند و فیلم‌هایش را درآوردند. هرچه اصرار کردم چه اشکالی دارد عکس از قهرمان‌ها داشته باشیم، گفتند: نمی‌شود! باید از سازمان تربیت بدنی تهران اجازه بگیرد. از کجا بدانیم شما خبرنگار هستید؟! وقتی تأیید آن خانم مسئول را که از تهران مرا می‌شناخت، گرفتند و کارت دبیر گروه بانوان و خانواده من را دیدند، گفتند: پس این عکس‌ها را خودمان چاپ می‌کنیم و هرکدام را صلاح باشد تأیید می‌کنیم!... اما سال‌ها می‌گذرد تا خانم‌های علاقه‌مند با سماجت و پشتکار خود، در مکان‌های ورزشی، برای تهیه خبر مسابقات دانش‌آموزی یا تیمی و بیمارستان‌ها و تفریحگاه‌ها، برای تهیه گزارش جلسات رسمی و مصاحبه‌هایی جدی، خیلی جدی با مسئولان استانی و کشوری به عنوان یک خانم روزنامه‌نگار پذیرفته شوند و نیز مسئولان را برای عملکردشان به چالش بکشند و... یکی دیگر از جنبه‌های کارمان این بود که سعی کنیم خبرنگاران زن بیشتر گزارش‌های شهری و میدانی تهیه کنند تا حضورشان برای مردم عادی شود. در نتیجه، گزارشی از فرهنگ آپارتمان‌نشینی و سنتی و مقایسه‌اش با یکدیگر تهیه کردیم. وقتی خانم خبرنگار ما به محله‌ای قدیمی در شرق مشهد رفته بود، گروهی از خانم‌ها را در یکی از خانه‌ها مشغول سبزی پاک کردن دیده بود. آن‌ها صمیمانه می‌گفتند و می‌شنیدند اما هیچ‌کدام حاضر به مصاحبه نشدند و یکی از آن‌ها گفته بود: «برو دختر جان! به شوهر و بچه‌ات برس. تو را چه به این کارها؟!» دیگری هم ادامه داده بود: «مصاحبه؟ نه، آقامان نمی‌گذارد!» ولی عکاس توانست از دور از آن‌ها یک عکس به یادماندنی بگیرد. اما در پی بازخوانی گوشه‌ای از خاطرات حرفه‌ای، باید تأکید کنم این مرهون هیچ چیزی نیست جز پشتکار، علاقه و البته سماجت بانوان خبرنگاری که بر «ما هستیم و می‌توانیم» اصرار ورزیدند. اکنون راه برای حضور بسیاری از دختران و زنان علاقه‌مند به این حرفه باز است، باید قدرش را دانست و دست از تلاش بر نداشت زیرا هر کاری شروع سخت است و اینکه دلسرد نشوی و ادامه بدهی.